

«حجاب رینی» و «حجاب غینی» در کشف‌المحجوب هجویری

فرزاد جعفری*

چکیده

«کشف‌المحجوب هجویری از امتهات آثار عرفانی است که هم از نظر سبک نوشتار و ساختار آن و هم از حیث موضوع و محتوا سرمشقی برای آفرینش کتب عرفانی پس از خود بوده است. یکی از اصطلاحات عرفانی بنیادین این کتاب «حجاب» است؛ هجویری می‌کوشد تا با تقسیم‌بندی دقیق آن به دو نوع: ۱- حجاب رینی (= ذاتی) ۲- حجاب غینی (= صفتی)، با شواهد قرآنی به توضیح آنها بپردازد. وی هدف خود را از تألیف این اثر، کشف (= پیدا کردن، بیان و برداشتن) این حجاب‌ها می‌داند. البته معتقد است که حجاب رینی که حجاب کفر و ضلالت است، با جهد بنده زدودنی نیست؛ بلکه به توفیق و کیمیاگری حق تعالی از بین می‌رود. اما حجاب غینی، که حجاب غفلت و بی‌خبری است، به مدد استغفار برداشته می‌شود؛ ولی وقوف بنده بر این حجاب‌ها و سعی در برداشتن آنها او را به قرب و لقای حق تعالی می‌رساند.

واژه‌های کلیدی: عرفان و تصوف، هجویری، کشف، حجاب رینی، حجاب غینی.

*محقق و مدرس دانشگاه آزاد تهران مرکزی

تعریف لغوی «حجاب» و «کشف»: کلمه «حجاب» هم به معنی پوشیدن (مصدر)

است و هم به معنی پرده، حاجب و پوشش (اسم)؛ اما کاربرد آن در معنای اخیر بیشتر است. «هر چیزی که بین دو چیز دیگر مانع باشد، آن را حجاب گویند» (دهخدا، ۱۳۷۳، ذیل مدخل). مترادف آن «ستر، حاجز، رادع، مانع، عائق و... است» (ابن منظور، ۱۳۷۴ ق، ذیل مدخل). در *التعریفات* آمده است: «کلُّ ما یسترُ مطلوبک» (جرجانی، ۱۴۰۵ ق، ۱۱۱).

ذیل واژه «کشف» در *المُنجد* آمده است: «اظهره و رفع عنه مایواریه او یغْطیه. یقال کشف الله غَمَّهُ ای ازاله» (معلوف، ۲۰۰۳ م، ذیل مدخل). پس به معنای آشکار کردن و برداشتن است «در لغت به معنی آشکار شدن است و در اصطلاح صوفیه آشکار شدن و به نظر رسیدن چیزهایی است که بر فهم پوشیده و در پرده غیب نهان است» (رجایی بخارائی، ۱۳۷۵، ۵۸۰). مؤلف کتاب *اللعم* می نویسد: «الکشفُ بیانُ ما یستترُ علی الفهم فیکشف عنه للعبد کأنه رأی عین» (سراج طوسی، ۱۹۱۴ م، ۳۴۶).

«حجاب» در قرآن کریم: در *المفردات* آمده است که «مصدری است از ریشه

«حَجَب» و بازداشتن و ممانعت از دسترسی و رسیدن به چیزی گفته می شود. در معنای مانع و پوشش نیز به کار می رود» (راغب اصفهانی، ۱۳۹۲ ق، ۱۰۸). در قرآن کریم، آیه ۵۱ سوره شوری آمده است که: «و ماکان لبشرٍ ان ُیکلمهُ اللهُ اِلَّا و حیاً او من وراء حجاب»؛ یعنی «و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی»^۱ و نیز ضمن روایت حضرت سلیمان (ع) و غفلت او از نماز واجب عصر به سبب شیفتگی و دل بستگی به اسبان آمده است: «فقال انی احببتُ حُبَّ الخیرِ عن ذکرِ ربی حتی توارتُ بالحجاب» (ص/۳۲)؛ یعنی «گفت: واقعاً من دوستی اسبان را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم تا [هنگام نماز گذشت و خورشید] در پس حجابِ ظلمت شد.»^۲ و در آیه شریفه ۴۶ سوره اعراف آمده است که «و

۱- برای ترجمه آیات شریفه قرآن کریم در این مقاله، از ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند استفاده شده است.

۲- مفسران و مترجمان قرآن کریم در ترجمه این آیه شریفه اختلاف کرده اند؛ برخی از آنان ضمیر در «توارت» را به «صافنات» در آیه قبل برگردانده اند و این چنین معنا کرده اند «سلیمان گفت: اسب ها را به خاطر یاد پروردگارم دوست می دارم. تا اینکه آن اسبها دور و ناپدید شدند». مترجمان اخیر مانند موسوی گرمارودی، مکارم شیرازی، ارفع، طاهری، عاملی، رضایی و... این ترجمه را برگزیده اند. البته اغلب ترجمه های کهن از این آیه ضمیر را به «شمس» داده اند

بینهما حجاب»؛ یعنی «میان آن دو [گروه] حایلی است» که مراد از آن دو گروه، بهشتیان و دوزخیان است.

واژه «حاجب» نیز به معنی مانع است، «به کسی که مانع از ورود افراد نزد سلطان می-شد، حاجب می گفتند و دو ابرو در چهره را به سبب اینکه برای دیدگان همچون نگهبان و مانعی هستند و از آنها دفاع می کنند، حاجب گویند» (همان).

«حجاب و انواع آن» در اصطلاح عرفانی: نزد عرفا و صوفیه حجاب، پرده‌ای است که سالک را از قرب حق مستور می دارد و «در اصطلاح مانع میان عاشق و معشوق را گویند در دل که مانع قبول تجلی حقایق بود و مانع و اسباب پوشیدگی میان فیوضات و تجلیات حق و انسان چیزهایی است که مخالف با گوهر نفس بوده و با وی مشابهت و مناسبت نداشته باشد» (سجادی، ۱۳۵۴، ۱۶۶).

ابونصر سراج می گوید: «حجاب حایلی است که واسطه و مانع میان مطلوب و طالب آن باشد» (سراج طوسی، ۱۹۱۴م، ۳۵۳). عارفان دیگر نیز به موضوع حجاب در اصطلاح عرفانی آن پرداخته‌اند و انواع حجاب را بیان کرده‌اند؛ برای مثال، نویسنده شرح التّعرف ضمن تقسیم‌بندی حجاب‌های چهارگانه: دنیا، نفس، خلق و شیطان، نفس را حجاب حق می‌شمارد و می‌گوید: «هر که به هوای نفس رود خدای را بگذارد؛ چنان که خدای می‌گوید: افرأیت مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ (۲۳/۴۵)» (مستملی بخاری، ۱۳۲۸، ۲۶).

امام محمد غزالی علم ظاهر را حجاب می‌داند و می‌گوید: «محسوسات و هر علم که از راه محسوسات حاصل شود. چون بدان مشغول و مستغرق باشی، از این (حق) محجوب باشی» (غزالی، ۱۳۶۱، ۲۹-۳۰). در تذکره‌الاولیاء به روایت از احوال بایزید آمده است: «پرسیدند که راه به حق چگونه است، گفت: تو از راه برخیز که به حق رسیدی» (عطّار نیشابوری، ۱۹۰۵م، ۱۴۰).

در شرح شطحیات آمده است که «حجاب، حایل است میان طالب و مطلوب. حقیقت حجاب، آنچه تو را منع کند از حق و اگرچه کواشف و معارف بود» (بقلی شیرازی، ۱۳۴۴، ۵۷۲). نجم‌الدین دایه، نویسنده مرصادالعباد، می‌گوید: «روح انسانی تا بر ملک و ملکوت

و موافق با ترجمه بالا در متن هستند از جمله کشف الاسرار، تفسیر نسفی، مجمع البیان، کشف، التبیان، جوامع الجامع، منهج الصادقین، تفسیر مقاتل و... ترجمه‌های طبری و تاج التراجم از این آیه افتادگی دارد؛ مولف روض الجنان هر دو نظر را آورده است و قول اخیر را از امیرنمان (ع) به روایت ابن عباس دانسته است؛ از متأخران الهی قمشه‌ای، فولادوند و علامه طباطبایی این ترجمه را برگزیده‌اند.

روحانی و جسمانی گذر می‌کند و به قالب انسانی تعلق می‌گیرد و آلت جسمانی را در افعال استعمال می‌دهد، هر دم و نفس که از وی صادر می‌شود جمله موجب حُجُب و بُعد و ظلمت می‌باشد... فی‌الجمله هرکجا از آن انس چیزی باقی است تخم ایمان است، به دیر و زود ایمان تواند آورد و هر کرا آن انس منقطع شده است و در دل او با عالم غیب به کلی بسته شده ایمان ممکن نیست» (رازی، ۱۳۸۳، ۱۰۸-۱۰۹). وی پس از تعریف حجاب، جملگی عوالم دنیا و آخرت را که اعداد آن طبق روایات، مختلف آمده است، مانع و حجاب جمال حضرت جلّت دانسته و به این روایت اکتفا کرده است که «آنچه مناسب‌تر است هفتاد هزار است که حدیث صحیح بدان ناطق است که إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَ ظُلْمَةٍ» (همو، ۳۱۰).

عین‌القضاء همدانی با استناد به حدیث نبوی بالا به‌طور کلی حجاب را دو نوع می‌داند: الف) حجابِ ظلمانیِ صفاتِ نفسانی ب) حجابِ نورانیِ صفاتِ روحانی. چنان‌که می‌گوید: «از مصطفی علیه‌السلام بشنو که می‌گوید: «إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَ ظُلْمَةٍ لَوْ كَشَفَهَا لِأَحْرَقَتْ سَبِّحَاتٍ وَ جَهَّةُ كُلِّ مَنْ أَدْرَكَهُ بَصَرُهُ» این حجاب‌ها از نور و ظلمت خواص را باشد اما خواص را حجاب‌های نور صفت‌های خدا باشد، عوام را جز ازین حجاب‌ها باشد هزار حجاب باشد، بعضی ظلمانی و بعضی نورانی، ظلمانی چون شهوت و غضب و حقد و حسد و بخل و کبر و حب‌مال و جاه و ریا و حرص و غفلت الی سایر الاخلاق الذمیه. و حجاب‌های نورانی چون نماز و روزه و صدقه و تسبیح و اذکار الی سایر الاخلاق الحمیده» (همدانی، بی‌تا، ۱۰۲).

هم‌چنان‌که می‌بینیم، در تعریف حجاب میان متصوفه اتفاق است اما در تعداد و انواع حجاب‌ها اختلاف کرده‌اند. که این خود جای تحقیق دارد. در پایان به این گفتار استاد شفیعی کدکنی در تعلیقات بر منطق‌الطیر بسنده می‌کنیم: «در باب این حجاب‌ها و تعداد آنها و انواع آنها، چندان در کتب صوفیه بحث شده است که قابل استقصا نیست. روزبهان بقلی کتابی ویژه این حجاب‌ها نوشته است به نام کشف‌الحجب و الأستار فی مقامات ارباب‌الانوار، نیز کشف‌المحجوب هجویری. در روایات شیعی نیز سخنانی درباره حجاب‌هایی که میان خدای و بندگان وجود دارد، دیده می‌شود» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳، ۴۸۰).

حجاب رینی و حجاب غینی: هجویری در نامگذاری کتاب خود، که از امّهات آثار عرفانی محسوب می‌شود، دقت بسیاری کرده است و هدف خود را از نوشتن آن کشف انواع حُجُب بشریّت و رسیدن به بصیرت می‌داند و می‌گوید: «جز این نام او را اندر خور نبود» (هجویری، ۱۳۸۲، ۶).

هجویری به‌طور کلی حجاب را دو نوع می‌شمارد: الف) **حجاب رینی**، ب) **حجاب غینی**.

البته قبل از هجویری، مشایخ تصوف به این نوع حجاب‌ها اشاره داشته‌اند. چنان‌که خود هجویری به نقل از جنید - رحمه‌الله علیه - می‌گوید: «الرَّيْنُ مِنْ جُمْلَةِ الْوَطَنَاتِ وَالغَيْنُ مِنْ جُمْلَةِ الْخَطَرَاتِ، رین از جمله وطنات است و غین از جمله خطرات. وطن پایدار بود و خطر طاری؛ چنانکه از هیچ سنگ آینه نتوان کرد، اگرچه صقّالان بسیار مجتمع گردند، و باز چون آینه زنگ گیرد به مصلّقه صافی شود؛ از آنچه تاریکی اندر سنگ اصلی است و روشنایی اندر آینه اصلی، چون اصل پایدار بود، آن صفت عاریتی را بقا نباشد» (همو، ۸) و هدف او از ساختن این کتاب آنست تا صقّال دل‌ها باشد و حجاب‌های عاریتی و صفتی یعنی حجاب‌های غینی را کشف و زایل کند.

الف) حجاب رینی: مراد از این نوع، حجاب کفر و شرک به خدای تعالی است. اصطلاح «رین» برگرفته از آیه شریفه ۱۴ سوره المطففین است: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ».

استاد عابدی در معنای «رین» می‌نویسد: «زنگی که بر روی چیزی روشن و درخشان نشیند، طبع، دنس؛ در اصطلاح حجاب کفر و ضلالت که تنها با ایمان از دل دور می‌شود» (همو، ۶۱۸).

هجویری این نوع حجاب را پوشش و مانعی دائمی می‌داند که از جانب خداوند بر قلوب کافران نشسته است و با اختیار و تلاش و کوشش زایل نمی‌شود، زیرا که خود حق تعالی این مَهر کفر و شقاوت را بر قلب‌های آنان نهاده است؛ پس این حجاب حجابی ذاتی است. هجویری با آوردن ادله از آیات محکم قرآن کریم می‌گوید: «پس حجاب ذاتی - که آن رینی است - هرگز برنخیزد. و معنی «رین» و «ختم» و «طبع» یکی بود؛ چنانکه خدای - تعالی - گفت: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴/المطففین)»؛ آنگاه حکم این ظاهر کرد و گفت: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۶/البقره)»، آنگاه علتش

بیان کرد: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ (۷ / البقره)»، و نیز گفت: «طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ (۱۰۸ / النَّحْل)» (همو، ۷-۸).

مولانا جلال‌الدین بلخی نیز در مثنوی با اشاره به حجاب رینی می‌گوید:

«هست بر سمع و بصر مُهرِ خدا در حُجُبِ بس صورت است و بس صدا»

(دفتر ۲، بیت ۶۷۹)

پس این حجاب از جانب بنده زدودنی نیست و کشف آن تنها از عهده حق تعالی برآید، کیمیاگری که اگر توفیق ایمان نصیب بنده گرداند آهن زنگ خورده وجود او را به زر مبدل می‌کند «تبدیل ذات اندر حکم غریب و بدیع باشد، و اندر عین ناممکن» (هجویری، ۱۳۸۲: ۸). مولانا نیز در تبدیل ذات از جانب خداوند می‌گوید:

«کیمیا داری که تبدیلتش کنی گرچه جوی خون بود نیلتش کنی»

(دفتر ۲، بیت ۶۹۴)

قسم اول سخن هجویری که از نظر حکم آن را روا می‌شمارد، مربوط به تبدیل حکم در ذات است، مانند تبدیل انسان کافر به انسان مؤمن. اما در قسم دوم از نظر عین ناممکن است مانند تبدیل ذات سنگ به انسان.

در توضیح تبدیل ذات انسان کافر به انسان مؤمن عابدی به نقل از شرح عبدالغفور آورده است: «غریب و بدیع باشد، لیکن ممکن الوجود باشد، چه تبدیل ذات آهن به داروی کیمیا به زر مبدل می‌گردد، یا آن که شخص که ذات وی حجاب حق باشد تا به انفاس قدسی مبدل گردد، می‌توان گفت که [به] داروی کیمیا خوب [چوب] زر نگردهد، لا تبدیل لخلق الله» (هجویری، ۱۳۸۲، ۶۱۹).

ب) حجاب غینی: «غین» در لغت «پوشیده شدن آسمان از ابر، ابر» (همو، ۶۱۸) است. حجاب غینی، پوشش و مانعی برداشتنی و رفع شدنی است. این نوع حجاب همان غفلت از حق است و یا حجابی است که اولیاءالله را از کشف و شهود بازمی‌دارد که با استغفار برداشته می‌شود «حجابی باشد بر دل که به استغفار برخیزد و آن بر دو گونه باشد: خفیف و غلیظ. غلیظ آن بود که مر اهل غفلت را باشد و کبایر را و خفیف مر همه خلق را از نبی و ولی «إِنَّهُ لِيَغَانُ عَلَى قَلْبِي وَ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِائَةً مَرَّةً» پس غین غلیظ را توبه‌ای به شرط باید و مر خفیف را رجوعی صادق به حق» (همو، ۵۶۷-۵۶۸).

این نوع حجاب، صفتی است اما بنده باید مراقب باشد و کدورات را بزدايد و قلب خود را مدام صیقل و صفا دهد. حجاب غینی زود برخیزد اما شرط آن آگاهی و هشیاری است. و

اینکه بنده تنها در طلب حق تعالی و عاشق و مشتاق او باشد به گونه‌ای که تنها حق را ببند و خود را در میانه نیابد به قول هجویری «هر که به خود نابینا شود به حق بینا گردد» (همان: ۵۳).
مولانا در مثنوی می‌گوید:

«بر سر دیوار هر کو تشنه‌تر زودتر برمی‌کند خشت و مَدَر^۱
هر که عاشق‌تر بود بر بانگ آب او کلوخ زفت‌تر کند از حجاب»

(دفتر ۲، ابیات ۱۲۱۲-۱۲۱۳)

بی‌شک همه آدمیان در معرض حجاب غینی هستند، چه از نوع خفیف که بر دل اولیاءالله و بزرگان عارض شود و چه از نوع غلیظ که بر دل سایر مؤمنان فرو نشیند. اما در باب روایت «أَنَّهُ لِيغانٌ عَلَى قَلْبِي...» که به پیامبر اکرم (ص) منسوب است، همان‌طور که می‌دانیم و در روایات و قرآن کریم ذکر شده است، اولیاء و انبیاء الهی نیز در معرض حجاب غینی خفیف بوده‌اند.^۲ چنان‌که حضرت آدم (ع) را گندمی ره زده و عیسی (ع) را سوزنی حجاب آمده‌است و باقی نیز همین‌طور. عطار در اسرارنامه آورده است:

«حجاب آدم آمد گندمی چند نه گندم نه بهشت آمد ترا بند
حجاب راه موسی گشت نعلین تو با نعلین بگذشتی ز کونین
حجاب راه عیسی سوزنی بود ترا در هر مقامی روزنی بود»

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۶، ابیات ۲۵۹-۲۶۱)

و نظامی گنجوی با استادی این موضوع را در مخزن‌الاسرار پرورانده است (ر.ک: نظامی، ۱۳۷۹، ۲۸-۲۹).

فقط وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت (ص) است که هم طبق نص صریح قرآن کریم و هم مطابق روایات از هرگونه حجابی به دور بود، بل ایشان خود در پرده محرمیت با حق تعالی است و این را خداوند با کلام مبارک خود سوگند می‌خورد و بیان می‌کند: وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى... وَ هُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى، ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى، مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى (النجم / ۱ و ۷-۱۱) یعنی «سوگند به اختر [قرآن] چون فرود می‌آید، ... در حالی که او در افق اعلی بود، سپس نزدیک آمد و نزدیک‌تر شد، تا [فاصله‌اش] به قدر [طول]

۱- مَدَر: گِلِ چسبان بدون سنگریزه. در المنجد آمده است: «الطين العَلِك الذي لا يخالطه رمل» (معلوف، ۲۰۰۳، ذیل مدخل).

۲- برای مثال حجاب غینی حضرت سلیمان (ع) ر.ک: همین مقاله، حجاب در قرآن کریم.

دو [انتهای] کمان یا نزدیک تر شد، آنگاه به بنده اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود، آنچه را دل دید انکار [ش] نکرد».

ما از این آیات نتیجه می گیریم که وجود پیامبر اکرم (ص) را هیچ گونه مانع و حجابی از رؤیت و مشاهده حق باز نداشت؛ نه حجاب های غفلت دنیوی و نه حجاب های اخروی، هیچ مانعی نتوانست که میل ایشان را از حق تعالی به بهشت و جز آن منحرف سازد. چنان که در ادامه همان آیات شریفه آمده است: ما زاعَ البَصْرُ و ما طَغى (النجم / ۱۷).

از طرفی حضرت حق تعالی، نورالانوار است و حجاب در اصل مانعی است که خلایق را از پرتو نور حق باز می دارد، طبق حدیث نبوی «خَلَقَ اللهُ الخَلْقَ فى ظُلمةٍ ثُمَّ ألقى عليه نوراً» (سیوطی، ۱۳۷۳ ق، ۲۶۵). تمام ریاضت ها و مجاهدات سالک برای آنست که با کشف انواع حجاب خود را به قرب نورالانوار برساند و در این مرحله «سالک چون به نورالله رسید، اکنون رونده نورالله است؛ تاکنون رونده نور عقل بود کار عقل تمام شد، اکنون رونده نورالله چندان سیران کند که جمله حجاب های نورانی و ظلمانی از پیش سالک برخیزد و سالک خدا را بیند و بشناسد، یعنی نورالله به دریای نور رسد» (نسفی، ۱۳۷۹، ۳۰۸). حال آنکه پیامبر اکرم (ص) خود مظهر این نور بر عالمیان است طبق حدیث «أولَ ما خَلَقَ اللهُ نوری» (فروزانفر، ۱۳۴۷، ۱۱۳) پس تصوّر اینکه آن حقیقت نورانی محجوب گردد، باوری اشتباه است!

«عصمتیان در حرش پردگی عصمت از او یافته پروردگی»

(نظامی گنجوی، ۱۳۷۹، ۱۳)

هجویری می گوید: «پس خداوند - تعالی - این عالم را اندر محلّ حجاب بداشته است، تا طبایع هر یک در عالم خود به فرمان وی طمأنینت یافته اند و به وجود خود از توحید حق محجوب گشته و ارواح اندر عالم به مزاج وی مشغول گشته و به مقارنت آن از محلّ خلاص خود دور مانده، تا اسرار ربّانی اندر حقّ عقول مشکل شده است و لطایف قرب اندر حق ارواح پوشیده گشته، تا آدمی اندر مَظَلَّة غفلت به هستی خود محجوب گشته است. و در محلّ خصوصیت به حجاب خود معیوب گشته» (هجویری، ۱۳۸۲، ۱۳-۱۴). سپس او به پیدا کردن (= کشف و بیان) حجاب های غینی می پردازد و نیمه دوم کتاب خود را به عنوان «کشف الحجاب» مختص می کند، او حجاب های غینی یازده گانه اعم از «فی معرفه الله تعالی»، الی «سماع و بیان انواعه» را ذکر می کند. هجویری می کوشد تا پوشش ها و حجاب هایی که مانع

۱- ابونصر سراج طوسی نیز حدیث اِنَّهُ لَيَغَانُ عَلَى قَلْبِي... را ضعیف شمرده است. برای مطالعه بیشتر رک: تعلیقات استاد عابدی، کشف المحجوب، ص ۵۶۷.

اتصال بنده به حق تعالی شده‌اند، کشف کند و آنها را به بنده بنمایاند.

کشف حجاب اول «در معرفت حق تعالی»: هجویری با استناد به آیات شریفه قرآن کریم، در هر بخش، معرفت به حق تعالی را بردو گونه علمی و حالی تقسیم می‌کند و می‌گوید: «معرفت حیات دل بود به حق و اعراض سر از جز حق» (همو، ۳۹۱) و براین باور است که این امر بر عده‌ای از مردمان و علما و فقها و غیر آن مشتبه شده است، چنان‌که صحت علم به خداوند را معرفت می‌دانند در صورتی که مشایخ تصوف و عارفان صحت حال به خداوند را معرفت دانند زیرا «که صحت حال جز به صحت علم نباشد، و صحت علم صحت حال نباشد، یعنی عارف نباشد که به حق عالم نباشد اما عالم بود که عارف نبود» (همو، ۳۹۲). نزد عرفا معرفت از علم برتر است «و قیمت هر کس به معرفت بود و هر که را معرفت نبود وی بی‌قیمت بود» (همو، ۳۹۱).

کشف حجاب دوم «در توحید»: «حقیقت توحید حکم کردن بود بر یگانگی چیزی به صحت علم به یگانگی آن» (همو، ۴۰۸) و حق تعالی چون در ذات و صفات و افعال بی‌بدیل و شریک است، موحدان وی را بدین صفت دانند و دانش ایشان به یگانگی توحید است. هجویری علاوه بر این بیان می‌کند که وحدانیت از نظر بنده عارف آنست که یگانگی وی عددی نیست تا به اثبات عددی دیگر زیاد و با نفی آن ناقص و کم گردد، بلکه احد بودن خداوند در ذات و واحد بودن در صفات بدین معناست که در حیطه شمار نمی‌آید و وحدانیتش عددی و محدود نیست، تا وی را سته جهات باشد که هر جهتی را دیگر سته جهات باید؛ وی را مکان نیست تا به اثبات مکان متمکن بود، که مکان را نیز مکانی باید و نه جوهر و عرض و طبع و... بلکه متعالی از همه عیوب و پاک از همه آفات و بری از همه نقایص و نقصان (همو، ۴۰۸-۴۰۹).

حکیم الهی سنایی غزنوی می‌گوید:

صمدست و نیاز از و مخدول

«احدست و شمار از او معزول

آن صمد نی که حس شناسد و وهم

آن احد نی که عقل داند و فهم

یکی اندر یکی، یکی باشد

نه فراوان نه اندکی باشد

هرگز اندر یکی غلط نبود»

در دوئی جز به دو سقط نبود

(سنایی غزنوی، ۱۳۸۳، ۶۴)

کشف حجاب سوم «در ایمان»: به نظر هجویری ایمان را اصلی و فرعی است، اصل آن

تصدیق به دل است و فرع آن مراعات امر. وی مطابق قول امام علی (ع)، «الایمانُ معرفةٌ بالقلب و اقرارٌ باللسان و عملٌ بالأركان» (شهیدی، ۱۳۶۸، ۳۹۸)، بر آنست که از روی حقیقت بی خلاف میان امت «ایمان معرفت است و اقرار و پذیرفت عمل» (هجویری، ۱۳۸۳، ۴۲۱) و سپس وی ایمان کامل را در فنای کامل انسان می داند و می گوید: «در جمله ایمان بر حقیقت استغراق کامل اوصاف بنده باشد اندر طلب حق و جمله گرویدگان را بر این اتفاق باید کرد که غلبه سلطان معرفت قاهر اوصاف نکرت بود و آنجا که ایمان بود اسباب نکرت منفی بود که گفته اند: اذا طَلَعَ الصَّبَاحُ بَطَلَ المصباح. چون صبح منتشر شد جمال چراغ ناچیز گشت» (همو، ۴۲۳).

کشف حجاب چهارم «در طهارت»: هجویری طهارت را دو گونه دانسته است: طهارت تن و طهارت دل. وی می گوید: «چنان که بی طهارت بدن نماز درست نیاید، بی طهارت دل معرفت درست نیاید» (همو، ۴۲۵). طهارت باطن نزد عرفا پاک کردن ضمیر از غیر حق تعالی است و دل شستن از دنیا و عقبی چنان که ابویزید -رحمة الله علیه- گفت: «هرگاه که اندیشه دنیا بر دلم گذر کند طهارتی بکنم و چون اندیشه عقبی گذرد غسلی» (همو، ۴۲۸).

کشف حجاب پنجم «در صلاة»: هجویری عارفی باطن بین است، از اسم و رسم و ظاهر می گذرد و نظر به باطن مسئله دارد در باب «صلاة» پس از تعریف نماز و اهمیت آن و ذکر احادیثی از پیامبر اکرم (ص) فصلی در «محبت» می آورد و پرداختن به نماز و طاعت را از باب محبت برای لقاء به پروردگار می داند (همو، ۴۴۶). سپس به عشق می پردازد و عبادت عاشقانه را راه برداشتن حجاب میان بنده و لقای پروردگارش می داند: «محبت آن است که با طاعات محبوب دست در آغوش کنی و از مخالفت وی اعراض کنی؛ از آنچه هرگاه که دوستی اندر دل قوی تر بود، فرمان دوست بر دوست آسان تر بود» (همو، ۴۵۶). لازم به ذکر است که مولانای بلخی نیز عشق را برطرف کننده حجاب و پرده میان بنده و حق دانسته است:

«که عشق خلعت جانست و طوق کرّما برای ملک وصال و برای رفع حجاب»

(مولوی، ۱۳۵۵، ج ۱، بیت ۳۴۲۲)

و:

«عشقست بر آسمان پریدن صد پرده به هر نفس دریدن»

(همو، ج ۴، بیت ۲۰۲۰۱)

کشف حجاب ششم «در زکات»: هجویری زکات را از فرایض ایمان می داند، که علاوه بر مال بر جاه نیز اطلاق می گردد و حقیقت زکات شکر گزاری نعمت است (همو، ۴۵۹)؛ برای

مثال تندرستی نعمتی بزرگ است و زکات آن خدمت و عبادت حق تعالی و پرهیز از لهو و لعب است و هم‌چنانکه باید حق نعمت‌های ظاهر گزارده شود، زکات نعمت‌های باطن نیز واجب است (همو، ۴۵۹-۴۶۰).

کشف حجاب هفتم «در روزه»: به نظر هجویری «حقیقت روزه بر امساک باشد و کلّ طریقت اندر این مضمّر است و کمترین درجه اندر روزه گرسنگی است» (همو، ۴۷۰). امساک شرایطی دارد چنانکه حلق را باید از شراب و طعام نگاه داشت، باید چشم را از نظاره حرام و شهوت و گوش را از استماع لهو و غیبت و زبان را از گفتن لغو و آفت و تن را از متابعت دنیا و مخالفت نگاه داشت. در حقیقت روزه مجاهده در حبس کردن تمام حواس است (همو، ۴۷۰-۴۷۱). «روزه از طعام و شراب کار کودکان و پیرزنان بود، بل چون کسی را از معصیت عصمت بود همه احوال وی صوم بود» (همو، ۴۷۲).

کشف حجاب هشتم «در حج»: هجویری بر آنست که «حجّ مجاهدتی مر کشف مشاهدت را بود پس مقصود حجّ، نه دیدن خانه بود، که مقصود کشف مشاهدت باشد» (همو، ۴۸۴). او حجّ را بردو نوع می‌داند: یکی در غیبت و دیگر در حضور. «آنکه اندر مکه در غیبت باشد چنان بود که اندر خانه خود؛ از آنکه غیبتی از غیبتی اولیتر نیست. و آنکه اندر خانه خود حاضر بود چنان بود که به مکه حاضر بود؛ از آنکه حضرتی از حضرتی اولیتر نیست» (همان). البته حضور هم جز به ارادت حق تعالی مهیا نشود، چنانکه «آن پیر را گفتند: «خواهی تا خداوند را بینی؟» گفتا: «نه» گفتند: «چرا؟» گفت: «چون موسی بخواست و ندید، و محمد نخواست بدید.» پس خواست ما حجاب اعظم ما بود از دیدار حق، تعالی؛ از آنچه وجود ارادت اندر دوستی مخالف بود و مخالفت حجاب باشد» (همو، ۴۸۷).

کشف حجاب نهم «در آداب صحبت»: ادب نزد هجویری مانند دیگر عرفا اهمیت بالایی دارد. او زیب و زینت همه امور دینی و دنیایی را متعلق به آداب آن می‌داند و می‌گوید: «آداب اندر مردمی حفظ مروّت است و اندر دین حفظ سنّت است و اندر محبّت حفظ حرمت و این هر سه به یکدیگر پیوسته است» (همو، ۴۹۲). از نظر او مردمان در ادب سه قسم اند: الف) **اهل دنیا** که فصاحت و بلاغت و حفظ علوم و سمرهای ملوک و اشعار عرب را ادب می‌دانند. ب) **اهل دین** که ادب نزد ایشان ریاضت نفس و تأدیب جوارح و نگاهداشت حدود و ترک شهوات است. ج) **اهل خصوص** که ادب نزد ایشان طهارت دل است و مراعات سرّ و وفا کردن عهد و نگاه داشتن وقت و کمتر نگرستن به خواطر پراکنده (همو، ۵۰۳-۵۰۴).

کشف حجاب دهم «در الفاظ و مفاهیم عرفانی»: اهل هر حرفه و صنعتی الفاظ و عبارات خاصی دارند، اهل عرفان و تصوّف نیز برای بیان اغراض خود و کتمان سرّ، الفاظ و عبارات خاصی به کار می‌گیرند؛ مانند: حال، وقت، مقام، تمکین، محاضره، مکاشفه، قبض، بسط، انس، هیبت، قهر، لطف، نفی، اثبات، علم، معرفت، شریعت، طریقت، حقیقت و... از فضیلت‌های کشف‌المحجوب فصلی است که در آن هجویری عبارات و اصطلاحات عرفانی را آورده و پرده از معنی و مفهوم آنها گشوده است و به انصاف برای اهل تحقیق فصلی کافی و شافی است. کشف‌المحجوب پس از شرح‌تعارف نخستین کتابی است که به زبان فارسی در تصوّف نوشته شده است و هجویری بی‌شک علاوه بر شرح‌تعارف به آثار قبل از خود از جمله *اللمع*، *طبقات الصوفیه* و *رساله‌تسیریه* نظر داشته‌است؛ اما اینکه در این فصل چه اندازه از اصطلاحات عرفانی را از آنها وام‌جسته و تا چه مقدار کشف است، نیاز به تحقیقی دیگر دارد.

کشف حجاب یازدهم «در سماع»: هجویری ابتدا بهترین مسموعات را که باعث فواید دل و زواید سرّ و لذّات گوش است، کلام ایزد-عزّ اسمه-می‌داند (همو، ۵۳۷) سپس اقرار به تأثیر اصوات بر انسان و حیوان می‌کند و اختلاف آراء در حرام یا مباح بودن سماع را برمی‌شمارد. در پایان نظر خود را در باب سماع بیان می‌دارد که «حکم این بر وجوه است. بربیک چیز قطع نتوان کرد. اگر تأثیر اندر دل حلال بود، سماع حلال بود؛ و اگر حرام حرام، و اگر مباح مباح. چیزی را که حکم ظاهرش فسق است و اندر باطن حالش بر وجوه است، اطلاق آن به یک چیز محال بود» (همو، ۵۸۶-۵۸۷). به نظر او «مثال اصل سماع همچون آفتاب است که بر همه چیزها برافتد و هر چیزی را به مقدار مراتب آن چیز از آن ذوق و مشرب و باشد: یکی را می‌سوزد، یکی را می‌فروزد، و یکی را می‌نوازد، و یکی را می‌گدازد» (همو، ۵۹۳). البتّه سماع را داری آدابی می‌داند و استماع آن را برای مبتدیان جایز نمی‌داند، زیرا در آفت‌های دشوار و حجاب‌های صعب می‌افتند (همو، ۶۱۰).

هرگونه توجّه به نفس سبب ایجاد حجاب می‌شود و مؤمن حقیقی باید از انواع خودبینی‌ها و انانیت‌ها مبرا باشد. این موضوع که به فنای سالک می‌انجامد در عرفان و تصوّف تا حدّی گسترش یافته است که هجویری می‌گوید: «هر که به خود نابینا شود به حقّ بینا گردد، از آنچه کون طالب هم طالب بود و کار وی از وی به وی باشد، وی را از خود بیرون نباشد. پس یکی خود را بیند ولیکن ناقص بیند و یکی چشم از خود فرا کند و نبیند و آن که می‌بیند - اگرچه ناقص بیند - دیده‌ی وی حجاب است و آن که می‌نبیند، بینایی حجاب نیابد و این اصلی قوی است اندر طریق تصوّف و ارباب معانی... و از اینجاست که شبلی - رحمه‌الله علیه -

گوید: «التصوّفُ شِرْكٌ لَّأَنَّهُ صِيَانَةُ الْقَلْبِ عَنِ رُؤْيَاةِ الْغَيْرِ وَلَاغَيْرِ» تصوّف شرک است از آنچه آن صیانت دل بود از رؤیت غیر و خود غیر نیست» (همو، ۵۳). عین القضاة همدانی در پی کشف حجاب میان بنده و حق تعالی قائل به حجاب‌های نورانی و ظلمانی است و بیان می‌کند: «إِنَّ الْكُفْرَ وَالْإِيمَانَ مَقَامَانِ مِنْ وَرَاءِ الْعَرْشِ حِجَابَانِ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ الْعَبْدِ... أَنَكُهُ هُنُوزٌ بِا كُفْرٍ بِا شُدِّ وَ بِا إِيْمَانٍ هُنُوزٌ فِي إِيْمَانٍ دُو حِجَابٍ بِا شُدِّ وَ سَالِكٍ مُتَهَيِّجٍ فِي حِجَابٍ «كِبْرِيَاءِ اللَّهِ وَ ذَاتِهِ» نَبِا شُدِّ» (همدانی، بی تا، ۱۲۳). و در جای دیگر می‌گوید: «ای عزیز هرچه مرد را به خدا رساند، اسلام است و هرچه مرد را از خدا بازدارد، کفر است» (همو، ۲۵).

استاد پورنامداریان می‌نویسد: «عرفان در پی ارتباط مستقیم با خداست، بنابراین می‌بایست از نظر صوفیه به تدریج نشانه‌ها یا واسطه‌های میان خدا و عارف برداشته شود. هرچه از قرن دوم جلوتر می‌آییم با حذف بیشتر این واسطه‌ها مواجه می‌شویم. تا بدان جا که حتی نبوت پیامبر و کتاب و سنت، حکم واسطه و حجاب پیدا می‌کند. زیرا ایمان و اسلام حاصل از طریق این واسطه‌ها نیز اسلام و ایمان عادت‌ی تلقی می‌شود. اسلام و ایمان واقعی نتیجه ارتباط مستقیم با خداست و قرار گرفتن در شرایط وحی؛ که میان انسان و خدا واسطه‌ای نباشد، جز خود انسان، توحید حقیقی وقتی است که حتی این حجاب نیز از میان برخیزد» (پورنامداریان، ۱۳۸۴، ۱۳۹).

هجویری دو راه برای رسیدن به ایمان حقیقی و برداشته شدن این حجاب‌ها نشان می‌دهد، یکی همان فنای کامل بنده و دیگر محبت به حق تعالی «از آنچه کشف حجاب وصف بشریت جز به عین محبت نبود. پس ایمان و معرفت، محبت آمد و علامت محبت طاعت» (هجویری، ۱۳۸۲، ۴۲۸).

پس مؤمن حقیقی وقتی لذت حضور در پیشگاه محبوب باقی را درمی‌یابد که پیوسته به او عشق و محبت ورزد؛ در انجام طاعات و اوامر او از سر صدق اهتمام کند؛ همه امیال و خواهش‌های خود را نادیده گیرد و میل و رضای دوست را جوید؛ هر حجابی که او را از محبوبش غافل کند و مانع پیوستن او به اصل خود شود، از میان بردارد؛ در دلش غیردوست را ننشاند، باشد که در دل دوست نشیند.

نتیجه گیری:

در پایان نتیجه می‌گیریم که هجویری عارفی باطن‌بین است و در پی کشف حجاب‌های میان بنده و حق تعالی از اسم و رسم و ظاهر امور می‌گذرد و نظر به باطن آنها دارد. وی منطبق با آیات قرآنی و روایات اسلامی حجاب‌ها را به دو نوع تقسیم می‌کند: **حجاب رینی** که حجاب کفر و ضلالت است و حجابی است ذاتی که از جانب پروردگار بر قلوب کافران نهاده شده است و **حجاب غینی** که حجابی است صفتی و ناشی از غفلت و کدورت دل مومنان. هجویری در قسمت دوم کتاب خود به بیان کشف حجاب‌های یازده‌گانه غینی پرداخته است و با استناد به نصّ قرآن کریم و ذکر احادیث و روایات و اخبار عرفانی طریق معرفت حقیقی به اصول بنیادی اسلام و عرفان را که ممکن است بر برخی مشتبه شود، بازگو کرده است. وی با تأمل و تدقیق در آن امور می‌کوشد تا با کشف حُجُب طریق رسیدن طالب به مطلوب را بنمایاند. به‌طورکلی هجویری فنای اوصاف بنده و محبت به حق تعالی را برای برداشتن حجاب‌های صفتی مؤمنان و رسیدن به قرب الهی مؤثر می‌داند.

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارصادر، ۱۳۷۴ق.
۳. بقلی شیرازی، روزبهان، شرح شطیحات، به کوشش هنری کربین و محمد معین، تهران، انجمن ایران شناسی فرانسه، ۱۳۴۴ش.
۴. پورنامداریان، تقی، در سایه آفتاب، تهران، سخن، ۱۳۸۴ش.
۵. جرجانی، علی بن محمد بن علی، التعریفات، به کوشش ابراهیم الأبیاری، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۵ق.
۶. دهخدا، علی اکبر و دیگران، لغت نامه، به کوشش محمد معین و سیدجعفر شهیدی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ش.
۷. رازی، نجم الدین، مرصادالعباد، به کوشش محمدامین ریاحی، چ دهم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ش.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، قاهره، دارالکتاب العربی، ۱۳۹۲ق.
۹. رجایی بخارایی، محمدعلی، فرهنگ اشعار حافظ، تهران، علمی، ۱۳۷۵ش.
۱۰. سجادی، سیدجعفر، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران، طهوری، ۱۳۵۴ش.
۱۱. سراج طوسی، ابونصر، اللمع فی التصوف، به کوشش رینولد الن نیکلسون، لیدن، بریل، ۱۹۱۴م.
۱۲. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۸۳ش.
۱۳. سیوطی، جلال الدین، الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، قاهره، مصطفى البابی الحلبی و اولاده، ۱۳۷۳ق.
۱۴. عطّار نیشابوری، فریدالدین، اسرارنامه، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۶ش.
۱۵. همو، تذکره الاولیا، به کوشش رینولد الن نیکلسون، لیدن، بریل، ۱۹۰۵م.
۱۶. همو، منطق الطیر، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۳ش.
۱۷. علی بن ابی طالب، نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶ش.
۱۸. غزالی، محمد، کیمیای سعادت، به کوشش احمد آرام، تهران، کتابخانه مرکزی، ۱۳۶۱ش.
۱۹. فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۷ش.

۲۰. مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد، شرح التعرّف لمذهب التصوّف، لکهنو، نول کشور، ۱۳۲۸ ش.
۲۱. المعلوف، لويس، المنجد، بيروت، دارالمشرق، ۲۰۰۳ م.
۲۲. مولوی، جلال‌الدین، کلیات شمس یا دیوان کبیر، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، چ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵ ش.
۲۳. همو، مثنوی معنوی مولوی، به کوشش نیکلسون، به‌اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.
۲۳. نسفی، عزیزالدین، الانسان الکامل، به کوشش ماریژان موله، ترجمه سیدضیاء‌الدین دهشیری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹ ش.
۲۴. نظامی‌گنجوی، الیاس بن یوسف، مخزن الاسرار، به کوشش حسن وحید دستگردی، چ چهارم، تهران، قطره، ۱۳۷۹ ش.
۲۵. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، به کوشش محمود عابدی، تهران، سروش، ۱۳۸۲ ش.
۲۶. همدانی، عین‌القضات، تمهیدات، به کوشش عقیف عسیران، تهران، اساطیر، بی تا.